

# آشنایی با متفکران اگزیستانسیالیست

گفتگوهای خیالی با سارتر، هایدگر و کامو

رابرت سی. سالمن

ترجمه‌ی مهرداد پارسا



## فهرست

۷	..... توضیح مترجم
۹	..... درآمد
۱۳	..... فصل اول: ژان پل سارتر
۶۱	..... فصل دوم: مارتین هایدگر
۹۹	..... فصل سوم: آلبر کامو
۱۳۵	..... کتاب‌شناسی
۱۳۹	..... نمایه‌ی نام‌ها

بر «وجود»؛ اما کسانی که از نوشته‌های او لذت نمی‌برند، به خطا آن‌ها را متهم کرده‌اند که خودشان آثاری «حزن‌آور» و آکنده از اضطراب و تنهایی‌اند. اما سارتر شخصیتی بس بازیگوش و شوخ طبع داشت، و حتی این ویژگی در برخورد او با مرگ هم دیده می‌شود. خروج ممنوع (*Huis Clos*) نمایشنامه‌ای است که ماجرایش در دوزخ می‌گذرد و کم‌دی سیاهی است که شخصیت‌هایش مرده‌اند؛ سارتر در کنار جدیت، همواره طبع شوخی داشت و خود را به‌غایت خوش‌بین می‌پنداشت و در یکی از روزهای اواسط دهه‌ی شصت، ادعا کرده بود که در زندگی‌اش هیچ‌گاه غمگین نبوده است.

سارتر واژه‌ی «آگزیستانسیالیسم» را چنان ملک طلق خویش ساخته بود که شاید متفکران دیگری که می‌خواستند این عنوان را روی خودشان بگذارند و فی‌الواقع همان‌ها که بر استفاده‌ی او از این واژه تأثیر گذاشته بودند - از جمله کامو و هایدگر - مجبور بودند آن را طرد کنند تا زیر سایه‌ی او گم نشوند. و اگر آگزیستانسیالیسم یکی از معدود جریان‌های فلسفی است که امروزه جنبه‌ی مد روزش را در پاریس حفظ کرده است، این اتفاق مدیون نبوغ و ثبات قدم سارتری بود که تنها برای گروه برگزیده‌ای از نوآموزان سخن می‌گفت و به موضوعاتی می‌پرداخت که توده‌ی مردم از آن گریزان بودند، و بدین ترتیب هرگز در پی آن نبود که به یک بت تبدیل شود. او همواره دست‌یافتنی بود و خود را سخنگوی کارگران جهان می‌دانست که بی‌شک به‌ندرت آثارش را می‌خواندند. مانند سقراط که از خرد و عقاید خویش استفاده می‌کرد تا مسائل دشوار را زنده نگه دارد و بر بی‌خیالی و عافیت‌طلبی خط بطلان بکشد، سارتر نیز فیلسوف خیابان‌ها بود. بعضی‌ها عقاید سیاسی او را غالباً اشتباه و حتی بعضاً به‌کلی احمقانه فهمیده‌اند. اما او همواره الگو و سرمشقی برای فلسفه‌ی خویش بود: این که آدمی باید «درگیر شود» و متعهد باشد و به دقت از این طرز تفکر که «بینیم چه می‌شود» پرهیز کند. شاید به‌رغم

## فصل اول

### ژان پل سارتر

۱۹۰۵-۱۹۸۰

پانزدهم آپریل ۱۹۸۰. ژان پل سارتر امروز مُرد. شاید هم دیروز؟ سخت می‌شود از اخبار و مطالبی که آن زمان منتشر شده بود، این را فهمید. اما چندان هم مهم نیست؛ بزرگ‌ترین فیلسوف زمانه‌ی ما مرده است.

او بیست سال قبل، بعد از شنیدن خبر مرگ ناگهانی دوست سابق‌اش آلبر کامو در نشریه‌ی فرانس ایزرواتور<sup>۱</sup> نوشته بود، «باور نمی‌کنم». و اکنون نوبت ما است که مرگ سارتر را باور نکنیم، هر چند که او پس از یک دهه نایبایی و بیماری از دنیا رفت. هیچ وقت با سارتر ملاقاتی نداشتم، اما حس می‌کنم او را می‌شناختم، و گویی او همواره در کنارمان بوده تا مسئولیت‌های‌مان را به ما گوشزد کند و با شوخی‌های خود سر به سرمان بگذارد، اهمیت ما را به خودمان یادآوری کرده و تزویرهای سست‌مان را نقش بر آب کند؛ همو که به‌راستی به خرمگس سقراطی شباهت داشت.

او در اوایل دهه‌ی چهل جایی نوشته بود، «مرگ به قلب برنامه‌هایم نفوذ می‌کند»؛ و اضافه می‌کند، «مرگ همواره آن سوی من است»، و در واقع ماجرا همین بود. سارتر آموزگار سابق خود، مارتین هایدگر را نقد می‌کرد که بر اهمیت مرگ در زندگی تأکید حزن‌آوری داشته است؛ از نظر سارتر این تأکید باید یکسره بر زندگی می‌بود،

1. existence

2. engage

1. France Observateur

مهارت وی در استفاده از کلمات، او هیچ‌گاه رسانه‌ها و پویایی عقیده‌ی عمومی را کاملاً درک نکرد؛ فی‌المثل، وقتی کار برخی از تروریست‌های جوان آلمانی را به‌صراحت محکوم نکرده و در عوض اشاره کرده بود که تا حدی استیصال آنان را درک می‌کند، برخی گمان کردند که او از آن‌ها حمایت کرده است. او همواره اصرار داشت که مارکسیست نامیده شود - عنوانی که دست‌کم در آمریکا به‌سادگی ممکن است اشتباه فهمیده شود؛ انگار کسی که به آن باور دارد، آزادی فردی را مردود می‌داند و عمدتاً جامعه‌ی شوروی را ستایش می‌کند، و ویژگی‌های توتالیتر کمونیسم روسیه را می‌پذیرد.

اما از دهه‌ی سی تا به امروز آزادی و مسئولیت همواره از شعارهای فلسفه‌ی سارتر بوده‌اند. اصل و اساس تفکر سارتر این است که فرد باید از جانب خویش و با مسئولیت خودش دست به انتخاب و عمل بزند. او تأکید می‌کند که گذشته از معذوریت‌ها و شرایطی که وجود دارد، ما همیشه برای کارهایی که انجام می‌دهیم، مسئولیم. او همواره گرایشی را که خودش مارکسیسم «عوامانه»<sup>۱</sup> می‌نامید، مردود می‌دانست؛ جریانی که انتخاب فردی و مسئولیت و در نتیجه داشتن جایگاهی در قلب تاریخ را انکار می‌کند و می‌کوشد مسئولیت‌پذیری فردی را با نیروهای انتزاعی که جامعه هیچ‌کترلی بر آن‌ها ندارد، جایگزین کند. و اگر فلسفه‌ی سارتر به تعبیر بسیاری از نویسندگان، به چیزی همچون «بار مسئولیت» یا «تنگنا» شباهت دارد، یا به قول نشریات عمومی «حزن‌آور» و «آکنده از ناامیدی» است، تنها برای کسانی این‌گونه است که می‌خواهند با این تصور که هیچ فردیتی ندارند و ملعبه‌ی جهان‌اند، بهانه‌تراشی کنند - سارتر می‌گوید این‌ها افرادی هستند که خودشان را با این تصور فریب می‌دهند. اما در این خویش‌پذیری<sup>۲</sup> و پذیرش مسئولیت زندگی لزوماً هیچ چیز «حزن‌آوری» به چشم نمی‌خورد.

سارتر تنها یک چیز می‌خواهد و آن این‌که بشریت را به مدد نوشته‌هایش تغییر

1. vulgar

2. self-acceptance

دهد. او چشم‌انداز کلی خود را با همه‌ی پیچیدگی‌ها و تکانش‌هایش، از آموزگاران آلمانی‌اش - هگل، مارکس و هایدگر - آموخته است. اما در قلب فلسفه‌اش یکسره فرانسوی است و الگو و سرمشق نهایی‌اش رنه دکارت است، همان الگوی وضوح و شفافیت و خرد، همان قهرمان آزادی و به‌ویژه آزادی ذهن. و البته همین ذهن است که انسان بودن را از چیزهای دیگر متمایز می‌کند؛ و با ذهن است که می‌توانیم تخیل کنیم، رویابافی کنیم و تقریباً درباره‌ی همه چیز طرح و برنامه‌ای بریزیم. و در همین مواجهه‌ی میان آگاهی خیال‌پرداز و مقاومت خیره‌سرانه‌ی جهان است که اگزیستانسیالیسم سارتر زاده می‌شود. این فلسفه‌ی ژان پل سارتر است؛ حرکتی برای تغییر جهان، برای تلاش، برای انکار حرف کسانی که می‌گویند «ما نمی‌توانیم»، و برای تشویق کسانی که فکر می‌کنند ما می‌توانیم.

او درباره‌ی کامو می‌نویسد: «او در این قرن و در برابر تاریخ، وارث کنونی صف طولانی اخلاق‌گرایانی است که کارشان شاید از اصیل‌ترین آثار ادبیات فرانسه باشد». و امروز این حرف را در مورد خود سارتر هم می‌توان به زبان آورد.

او در سال ۱۹۴۷ می‌نویسد، «آدمی چیزی نیست جز سرجمع اعمال‌اش»، و «چیزی نیست مگر زندگی‌اش». اما او اشتباه می‌کرد؛ سارتر همواره چیزی بیش از سرجمع اعمال‌اش و حتی بیش از زندگی‌اش بود. از نظر ما او همواره فیلسوفی راستین و شاید انسانی راستین باقی خواهد ماند.

\*\*\*

ناگهان صدایی به گوش‌ام رسید که به رویا می‌مانست، «جناب سارتر الان شما را می‌بینند». گرچه نمی‌توانستم جهت صدا را تشخیص دهم، اما هیجانی که داشتم باعث شده بود دستپاچگی‌ام به چشم نیاید. خلاصه که یک آقای موقر و البته قدری کم‌بنیه، با لباس رسمی ظاهر شد و من را به سوی راهروی ظاهراً بی‌پایانی که به در سفید بی‌نام و نشانی ختم می‌شد، راهنمایی کرد. بدون هیچ لبخند یا حالت